

# پسوندها در گویش مکریان<sup>۱</sup>

عبدالحمید حسینی

پسوندها کلماتی هستند فاقد استقلال لفظی و معنوی و برای تشکیل کلمات مرکب به کار می‌روند.<sup>۲</sup>

پسوندهای مشهور در گویش مکریان عبارتند از:

ا، ان، انک، انه، او، اوی، ایه تی، ایی، اینک، ه، ه تی، ه ر، ه زرف، ه که، ه که ر، ه کی، ه گت، ه ل، ه لان، ه له، ه لوک، ه لووکه، ه لی، ه مهنی، ه و، ه وار، ه وان، ه وه، ه ویله، تن، توور، چه، چک، چکه، دار، دان، دز، دن، ره، زار، ژ، ستان، شه، ک، که، کهر، که له، کینه، گ، گا، گه، گه ته، گه ده، گهر، گهل، له، لکه، مهت، مه تی، مهند، ن، نی، و، وچکه، وک، وکه، وکی، وُل، وُلّه، وس، وه، وهر، وو، وو لکه، ی، ی تی، یز، یژ، یک، ین، ینه، یوه، ی، یار، یلکه، ییژه، ییلانه، ییله، یین، یننه.<sup>۳</sup>

اینک هر یک از پسوندها را با ذکر مثال مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱:

زان (= دان)، زان + ا = زانا (= دانا):

- ۱- در مورد مکریان رک: مقاله نگارنده نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره پاییز ۱۳۴۹.
- ۲- رک، دستور زبان فارسی تألیف دکتر ع. خیامپور، چاپ پنجم ص ۱۳.
- ۳- املائی این پسوندها نمایندۀ تلفظ حقیقی آنها نیست، معمولاً بعد از ترکیب با کلمه به این صورت نوشته می‌شوند.

ئهی خویبه له کارت سه‌ری زانا<sup>۱</sup> گپژره

شیرنایی ده ئهی یه ده‌م ده لئی هدی چپژره  
«هه‌ژار»

ای خیدا از کارت سر دانا گیج است

شیرینی رادردهان می‌گذاری ومی‌گویی: نه‌چش آن‌را!

ان :

۱- علامت جمع است ، مانند : دیمل (= اسپر) ، دیمل + ان

= دیملان (= اسپران) :

به‌دبه‌ختی به پی‌ی فیملان دیملان نابج بو دیملان

بدبختی به پای یملان<sup>۲</sup> شادی برای اسپران نمی‌شود (نیست)

۲- علامت مصدری است ، مانند : گریان (= گریستن) ، برژان

(= برشته شدن) ، سووتان (= سوخته شدن)

انگک :

رهش (= سیاه) + انگک = ره شانگک (= زمینی که برف آن

آب شده است)

انه :

جپژرن (= جشن) ، جپژرن + انه = جپژرنانه (= عیدی) :

زوو که بده جپژرنانه که م خوشی ده کهم سه‌یرانه که م

«حه‌مدی»

۱- برخی را اعتقاد بر این است که «زانا» را به قیاس «دانا» به تازگی ساخته‌اند ولی حقیقت غیر از این است زیرا ریشهٔ این واژه (فعل امر آن) به صورت «زان» در کردی بادیانی استعمال می‌شود و در کردی مکریانی نیز به صورت «بزانه» به کار می‌رود و احتمال آن نیز هست که از بادیانی گرفته شده باشد ، هم‌چنین به علت اشتراک ریشه‌یی دو زبان فارسی و کردی امکان دارد که خود «زانا» یا به پای «دانا» استعمال شده باشد .

۲- کنایه از بسیاری چیزی است .

زود باش عیدی مرا بده      سیر و سیاحت خود را خوش می‌کنم  
او<sup>۱</sup>:

سوت + او = سوتاو (= سوخته شده)

اوی:

قوژ (= گل)، قوژ + اوی = قوژ اوی (= گل آلود):

بوخوژت قوژاوی کردو؟      چرا خود را گل آلود کرده‌ای؟  
ایه‌تی:

علامت اسم مصدر است، مانند: دوست (= دوست)، دوست +

ایه‌تی = دوستایه‌تی (= دوستی):

ئهوی له دوستایه‌تی دا وه‌گییر ده‌که وی، قهت له دوژمنایه‌تی‌دا  
وه‌گییر ناکه‌وی.

آنچه که از دوستی به دست می‌آید، هرگز از دشمنی به دست  
نمی‌آید.

ایی:

تال (= تلخ)، تال + ایی = تالایی (= تلخی):

تالایی خوژمان ده‌مالی دانیه (کنایه از این است که نمک در خانه

نداریم)

(۱) ینک:

بر (از مصدر «بژین» یعنی بریدن) + ینک = برینک (قیچی

مخصوصی که پشم گوسفندان را با آن می‌چینند)

بیژ (از مصدر «بیژتن» یعنی گفتن) + ینک = بیژینک (= غربال)

۱- این پسوند برای ساختن صفت مفعولی به کار می‌رود.

: ۰

پسوندى است كه يكي از اين حالات را معرفى مي كند :

- ۱- نسبت را مي رساند ، مانند : مشت + ۰ (= مشته) آلت فلزي كه براي سفت كردن چرم در پينه دوزي از آن استفاده مي شود .  
 ۲- ندا را مي رساند، مانند : كوژ (= پسر) ، كوژ + ۰ = كوژه (= اي پسر) :

كوژه وامه كه . اي پسر اين كار را مكن .

- ۳- حالت و كيفيت را مي رساند ، مانند : سرت + ۰ = سرته (= نجوا كردن ، بطور محرمانه حرف زدن)

جار جار دوولق دار ههر وهكك دوو دلدار  
 سهريان ويكك ديناو سرته يان ده كرد  
 گاه گاهي دو شاخه درخت به مانند دو دلدار  
 سرشان را به هم نزديك و نجوا مي كردند

- ۴- رابطه است ، مانند : باره كه ت چي؟ سپوه . بارت چيست ؟  
 سيب است .

: ۰ تي :

علامت اسم مصدر است، مانند: پياو (= مرد) ، پياو + ۰ تي = پياوه تي (= مردانگي ، مردی) :

ئهوه پياوه تي ني كه توده كه ي . اين مردانگي نيست كه تومي كني .  
 ۰ ر :

فاعليت را مي رساند ، مانند : دانهر (= گذارنده ، مجازاً مؤلف) كه از مصدر «دانان» گرفته شده است .

ه زرو :

حالت را می‌رساند، مانند : تام (= طعم) ، تام + هزرو = تامه‌زرو  
(= دارنده میل مفرط به غذا ، پراشته‌ها) :

زور تامه‌زرویّه . خیلی پراشته‌ها است .

ه که :

تعریف را می‌رساند، مانند : کار (= کار) ، کار + هکه = کاره‌که  
(= آن کار ، کار مورد نظر) :

کاره‌که ت کرد . آن کار را انجام دادی .

ه که ر :

فاعلیت را می‌رساند، مانند : کار (= کار) ، کار + ه‌که‌ر = کاره‌که‌ر  
(= کارگر ، کنیز) :

ته‌ی بدنده‌ی خوا کچی کاره‌که‌ر      کوچت کردووه له دنیای بی‌فه‌ز  
ای بنده‌ی خدا دختر کارگر      از دنیای بی‌فروشکوه کوچیده‌ای

ه کئی :

ندا را می‌رساند و ویژهٔ اناث است ، مانند : کچ (= دختر) ،  
کچ + ه‌کئی = کچه‌کئی (= ای دختر) :

کچه‌کئی له گهل توّمه . ای دختر با تو هستم .

ه گت :

که ل (= گاومیش‌نر) + ه‌گت = که‌له‌گت (= بلند قامت)

ه ل :

مبالغه و نسبت را می‌رساند ، مانند : پووج (= پوچ) ، پووج

۱- این واژه در فرهنگ مها‌باد ، تألیف گیو مکریانی ، چاپ اربیل (هولیر) ص ۱۶۳ این چنین ترجمه شده است : تامه‌زرو ، شدة‌الاشتهاء الی‌الطعام.

+ ه ل = پووچه ل (= چیز بسیار پوچ و غیر قابل استفاده را گویند)  
ه لان :

مبالغه و نسبت را می‌رساند ، مانند : بهرد ( = سنکک ) ، بهرد  
+ ه لان = بهرده لان (= سنکلاخ)  
ه له :

تصغیر را می‌رساند، مانند: تیمخ (= تیغ) ، تیمخ + ه له = تیمخه له  
( = تیغ کوچک ، چاقویی که دسته‌اش افتاده باشد )  
ه لؤک :

نسبت را می‌رساند ، مانند: پییر (= پیر) ، پییر + ه لؤک =  
پییره لؤک (= دست یا پا که در اثر آب گرم ورم کرده و چین‌خوردگی  
در آن ایجاد شده باشد) :  
ده ستم پییره لؤک بووه . ده ستم پییر لؤک شده است .  
ه لؤوکه :

گئیز (= گیح، دور، چرخش) ، گئیز + ه لؤوکه = گئیزه لؤوکه  
( = گردباد )  
ه لئ :  
رتال جامع علوم انسانی

ندا و تصغیر و ترحم را می‌رساند ، مانند : باب (= پدر) ، باب  
+ ه لئ = بابهلئ (= پدركوچك ، پدرك و اگر بخواهند كودك را  
با ترحم و احترام صدا كنند «بابهلئ» می‌گویند)  
ه مهنی :

خوارد (= مصدر مرخم از «خواردن» به معنی خوردن) ، خوارد  
+ ه مهنی = خوارده مهنی (= خوراکی)

ه و :

گیژ (= گیج، دور، چرخش) ، گیژ + ه و = گیژه و (= چرخ دادن جبوبات و غلات در غربال مخصوص به منظور پاک کردن آنها)  
ریژ (از مصدر رشتن یعنی ریختن) + ه و = ریژه و (= فراوانی حاصل غلات). نهوسال دهغل به ریژهون = امسال حاصل غلات خوب است  
ه وار :

۱- کثرت را می‌رساند ، مانند : لیژ<sup>۱</sup> (= جنگل ، بیشه ، درختان انبوه) ، لیژ + ه وار = لیژهوار (= جنگل ، بیشه ، درختزار)  
۲- اتصاف و مالکیت را می‌رساند ، مانند : خوند (مصدر مرخم از «خوندن» به معنی خواندن) ، خوند + ه وار = خوندهوار (= باسواد، درس خوانده)  
ه وان :

باغ (= باغ) ، باغ + ه وان = باغه وان (= باغبان) :  
باغه وان له وه ختمی تریبی دا گوی گرانه . باغبان بهنگام انگور گوشش سنگین است .

۱- معنی لیر ، لیرهوار ، در فرهنگ مها بباد ، تألیف گیو مکرسانی ، ص ۵۶۱ چنین آمده :  
لیر ، غابه ، اشجار متکافه . لیرهوار : غابه ، ج غابات ، اشجار متکافه .  
لیر (برخلاف کلمه لیرهوار) در مکالمات روزمره کمتر به کار می‌رود و تنها در ضرب‌المثل و بیت و امثال آن مانده چنانکه در این ضرب‌المثل آمده است :  
دریژداره له لیری ، قوله فیتنان ده گیری ، دسته‌گویه له زیری .  
[ آدم ] دراز درخت است در جنگل ، کوتاه قد آشوب‌گر است ، متوسط قامت گوی است از طلا .

ه وه :

پسوندهای است در افعال<sup>۱</sup> و همیشه یکی از این سه معنی را می‌رساند:

۱- تکرار و عودت را می‌رساند، مانند: دانیشتن (= نشستن)،

دانیشتن + ه وه = دانیشتمه وه (= دوباره نشستن)

هاتن (= آمدن)، هاتن + ه وه = هاتنه وه (= برگشتن)

۲- علامت اسم مصدر است: حهسان (= آسان)، حهسان +

ه وه = حهسانه وه (= آسایش)

۳- تدریج را می‌رساند، مانند: چوون (= رفتن)، چوون +

ه وه = چوونه وه (= رفتن تدریجی، در صورتی که در مورد ذوب شدن

برف به کار رود، اگر در مورد انسان و حیوان به کار برود عودت را می‌رساند)

۴- معنی فعل را تغییر می‌دهد، مانند: خواردن (= خوردن)،

خواردن + ه وه = خواردنه وه (= آشامیدن)

کوشتن (= کشتن)، کوشتن + ه وه = کوشتنه وه (= ذبح،

سر بریدن حیوانات)

ه ویله :

نسبت را می‌رساند، مانند: شوان (= شبان)، شوان + ه ویله

= شوانه ویله (= شبانی) :

دیباری شوانه ویله تاله کوکه<sup>۲</sup>. سوغاتی شبانی « آلكوك » است.

دان (= دانه)، دان + ه ویله = دانه ویله (= حبوبات)

تن :

پسوندها مصدری است، مانند: نوستن (= خفتن)، دیستن (= دیدن)

۱- این پسوند در اسامی نیز دیده می‌شود، مانند: کدل + ه وه = کهله وه (= دوجوب است که با آنها گردن گاو را در حین شخم زدن و موارد مشابه می‌بندند).

۲- تاله کوک: گیاهی است خوردنی و خوش طعم، که در دامن کوهها می‌روید.



توور :

کل (= کحل ، سرمه) ، کل + توور = کل توور (= سرمه‌دان) :

سوورمه و سابوون و کل توورم نییه      ئاوینه و خر خال و بهر موورم نییه

«هیمن»

سرمه و صابون و سرمه‌دان ندارم      آینه و خلخال و برمور<sup>۱</sup> ندارم

چه :

تصغیر را می‌رساند ، مانند : باغ (= باغ) ، باغ + چه (= باغچه)

چک :

تصغیر را می‌رساند ، مانند : قون (= مجازاً به معنی ته) ، قون +

چک = قونچک (= ته مانده بعضی چیزها مانند سیگار و خیار)

چکه :

گو (= گوش) ، گو + چکه = گوچکه<sup>۲</sup> (= گوش)

دار :

دل (= دل) ، دل + دار = دلدار (= دلدار)

دان : *پروپشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

پسوند مکان است : کل (= کحل ، سرمه) ، کل + دان = کلدان

(= سرمه‌دان) :

توورژت هه‌لدا کلدان وکل      شه‌پت هه‌لدا له زیژوجل

«هیمن»

۱- رشته مهره است که برای زینت به‌گردن یا پا می‌اندازند . «بهر مور»

مرکب از بهر (= سینه) و مور (= مهره) می‌باشد که لغتاً به معنی گردن‌بند است.

۲- تفاوت «گو» و «گوچکه» در این است که «گو» گاهی به معنی مجازی

به‌کار می‌رود ، مانند «بی‌گو» که به معنی «حرف نشنو» است ولی از «گوچکه»

تنها عضو معروف را اراده می‌کنند .

سرمهوسر مه‌دان رادورا نداشتی به زر و زیور لگد زدی  
دژ :

پسوند فاعلی است ، مانند : شیر ( = شیرِ درنده ) ، شیر + دژ =  
شیر دژ ( = شیرکش ، درنده شیر )  
سهر ( = سر ) ، سهر + دژ = سهر دژ ( = کسی که جامه‌اش را زود  
پاره می‌کند )  
دن :

پسوند مصدری است ، مانند : بردن ( = بردن ) ، کردن ( = کردن )  
ره :

میو ( = درخت مو ) ، میو + ره = میوره ( = شاخه بریده شده مو )  
گهو + ره = گهوره ( = بزرگ )  
زار :

مکان را می‌رساند ، مانند : گول ( = گل ) ، گول + زار = گولزار  
( = گلزار )

ژ :

میو ( = درخت مو ) ، میو + ژ = میوژ ( = مویز )  
ستان :

مکان را می‌رساند ، مانند : دار ( = درخت ) ، دار + ستان = دارستان  
( = جنگل ) :

له دار ستانی پیاو له بن دار یکی داده نییشی .  
در جنگل انسان زیر یک درخت می‌نشیند .

۱- به نظر نگارنده «گهو» با «گا» = گاوه هم ریشه است .

شه :

گا (= گاو) + شه = گاشه (= سنگ بزرگ)

کک :

دؤ (= دوغ) ، دؤ + کک = دؤکک (= دوغی که در روغن می ماند

و آن را نامرغوب و بد طعم می کنند)

که :

راو (= شکار) ، راو + که = راوکه (= تخم مرغی که مرغ

وقت تخم گذاشتن در لانه روی آن می نشیند)

گاهی پسوند مکان است ، مانند : شور + که = شور که ( جای

شست و شو ، حمام ساده خانگی که اکنون بیشتر در روستاها معمول است)

گاهی کیفیت و چگونگی چیزی را می رساند ، مانند : خز (= گرد) ،

خز + که = خز که (= سنگی که تقریباً گرد باشد ، قلوه سنگ)

کهز :

فاعلیت را می رساند ، مانند : راو (= شکار) ، راو + کهز = راو کهز

(= شکارگر ، صیاد) :

هه لفری راو کهری زالی که ژوکیو له چپای بهرزه وه رووی کرده نشیو

شکارگر چیره کوه به پرواز در آمد از کوه بلند روی در نشیب کرد

که له :

ژیی (مخفف «ژییر» به معنی آرام و ساکت و عاقل) + که له =

ژییکه له (= کودکی که خوش رفتار باشد ، مجازاً هر چیز دوست داشتنی)

کینه :

شل (= شل) ، شل + کینه = شلکینه (= خمیر ترش)

گک :

پسوندها مکان است ، مانند : ئاور (= آتش) ، ئاور + گک = ئاورگک  
 (= آتشدان ، به ویژه آتشدان گلی که سابق در دیوار تعبیه می کردند)  
 گا :

پسوندها مکان است ، مانند : شن (= مخفف شین ، به معنی سبزه ،  
 چمن) ، شن + گا = شنگا (= سبزه زار ، چمنزار) :  
 له شنگایان گهژا گهژی رهش به لهک

شهم و شه مزین گرتیانوه دهستی بهک  
 در سبزه زارها رقص شادی به گردش در آمد  
 شم و شمزین دوباره دست یکدیگر را گرفتند

گه :

پسوندها مکان است ، مانند : شهژ (= جنک) ، شهژ + گه = شهژگه  
 (= میدان جنک ، جنک گاه)

گته :

زهر (= زرد) + گته = زهرگته (= زنبور زرد)  
 گده :

بهر (= بر ، پیش) + گده = بهرگده (= پایین ناف)  
 گهر :

پسوندها فعلی است ، مانند : ئاسن (= آهن) ، ئاسن + گهر = ئاسنگهر  
 (= آهنگر)

۱- رهش بهلهک : رقصی که در آن دختر و پسر با همدیگر برقصند و در فرهنگ مهاباد ، ص ۳۰۱ ، چنین ترجمه شده است : رهش بهلهک ، دبكة مختلطة من النساء والرجال .

گه‌ل :

پسونند جمع است، مانند: کوژ (= پسر)، کوژ + گه‌ل = کوژگه‌ل

(= پسرها، يك دسته پسر) :

کوژگه‌ل ای‌بان بوو بهسر توخورت باسیان دامه‌زراند درپژوکورت

پسر هاشروع کردند بهنجوا کردن مباحثات را پیش کشیدند، درازو کوتاه

له :

تصغیر را می‌رساند، مانند: گوزه (= کوزه)، گوزه + له = گوزه‌له

(= کوزه کوچک)

له :

تصغیر را می‌رساند، مانند: برا (= برادر)، برا + له = براله

(= برادر کوچک)

لکه :

سپی (= سفید)، سپی + لکه = سپیلکه (= منسوب به سفیدی) :

مانگ تهوه تازه له ئاسو ده‌ردی کومه‌لی هه‌وره سپیلکه‌ی به‌ردی  
«هه‌زار»

ماه تازه از افق بیرون می‌آید انبوه ابر سفید پایین ده

مهت :

نسبت را می‌رساند، مانند: گل (= گیل)، گل + مهت = گل‌مهت

(= کلوخ)

مهتی :

پسونند مصدری است، مانند: یار (= یار)، یار + مهتی = یارمه‌تی

(= یاری، کمک کردن)

ن :

پسوند نسبت است، مانند: زیژ (= زر، طلا)، زیژ + ن = زیژن  
(= زرین)

نی :

بوک (= عروس)، بوک + نی = بوکنی (= کسانی که عروس  
را به خانه داماد می‌برند)

ؤ :

پسوند نداست، مانند: گهل (= دسته)، گهل + ؤ = گهلؤ  
(= ای مردم)

ؤچکه :

تصغیر را می‌رساند، مانند: ئاور (= آتش)، ئاور + ؤچکه =  
ئاورؤچکه (= آتش کوچک و نیز کنایه از نفیس است)  
ئاورؤچکان ده کانه‌وه . فتنه‌انگیزی می‌کند .

ؤک :

۱- تحقیر و تصغیر را می‌رساند، مانند: برایم (= ابراهیم)،  
برایم + ؤک = برایمؤک (= ابراهیم کوچک)

۲- فاعلیت را می‌رساند: کول (= جوش)، کول + ؤک = کولؤک  
(= لپه یا نخودی که زود پخته شود. «خوش کول» نیز می‌گویند)

۳- نسبت را می‌رساند، مانند: سهر (= سر)، سهر + ؤک =  
سهرؤک (= قسمت فوقانی پشم)

بن (= بن)، بن + ؤک = بنؤک (= قسمت تحتانی پشم)

وُکَه :

تصغیر را می‌رساند، مانند: بزَن (= بَزُ) ، بَزَن + وُکَه = بَزَنوُکَه  
(= بَز کُوجَک ، بَزک)

وُکَی :

پسوند نداست، مانند: فَاثِم (= فَاثِمَه) ، فَاثِم + وُکَی = فَاثِمُوُکَی  
(= اِی فَاثِمَه)

وُل :

کَرَم (= کَرَم) ، کَرَم + وُل = کَرَمُوُل (= کَرَم خورده) :  
مَنیکی بی ههل هزاری کَلوُل

پیرو ددان کهل وهک داری کَرَمُوُل  
«ههزار»

مَن بی فرصت ، مظلوم ، سیه چاره

پیرو دندان شکسته، مانند درخت کرم خورده

وُلَه : پُروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تصغیر را می‌رساند، مانند: کِج (= دِختر) ، کِج + وُلَه = کِجُوُلَه  
(= دِختر کُوجَک) :

ئَهو کِجُوُلَه نازهنینه چاو کهژال

توبه کهی چهن ساله کهی کردی به تال  
«هیمن»

ایسن دخترک نازنین سیه چشم

توبه چندین سالهات را باطل کرد

وس :

ئا + وس = ئاوس (= آبستن)

گا (= گاو) + وس = گاوس (= مشک بزرگ)

وه :

گری (= گره) ، گری + وه = گریوه (= حلقه) :

خزکه بهش ناکا بو پیدادانم

گریوه باسکه بو زوو خنکانم

برای انداختن بر من قلاوه سنگ کافی نیست

حلقه بازویی است که مرا زود خفه می کند

وهز :

انصاف را می رساند ، مانند : هونهز (= هنر) ، هونهز + وهز

= هونهروهز (= هنرمند)

سخت هونهز یا هونهروهز کم بایتره له توور و گیزهز

صد هنر یا هنرمند کم بهاتراست از تر بچه وهویج

وو :

نسبت را می رساند ، مانند : بههار (= بهار) ، بههار + وو =

بههاروو (= گندم بهاره) . کور (= کور) ، کور + وو = کوروو (=

گندم پوسیده بی که مغز آن به گرد سیاهی تبدیل شده باشد) . ریش +

وو = ریشوو (= تار ، رشته)

وولکه :

تصغیر را می رساند ، مانند : داس (= داس) ، داس + وولکه =



داسوولکه (= داس کوچک)

ئ :

ندا را می‌رساند، مانند: کیئر (= دختر)، کیئر + ئ = کیئرئ  
(= ای دختر)

کیئرئ مهرؤ جوانی      توم ئارامی دلانی  
ای دختر هروتوزیبایی      نوام آرام دلهایی  
یتی :

علامت اسم مصدر است، مانند: ژن (= زن)، ژن + یتی =  
ژئیتی (= زن بودن، زنی)  
یر :

پسونند فاعلی است، مانند: وهرز (= سال در اصطلاح کشاورزی)،  
وهرز + یر = وهرزیر (= زارع، کشاورز). جووت (= جفت)، جووت  
+ یر = جووتیر (= زارع، کشاورز)  
یز :

پسونند مکان است، مانند: کار (= جنگ)، کار + یر = کاریز<sup>۱</sup>  
(= میدان جنگ، مکان جنگ)

قه‌یغانه‌ی زهرده، شهریفه ماینی بؤره

ده‌نگی ته‌پلی دئ، بمرم، لهو دوو کاریزه

سهر شریفه زرداست، مادیناش بوراست

صدای طبل می‌آید، بمیرم، از این دو میدان جنگ

۱- نگارنده لفظ «کاریز» را به معنی میدان جنگ (؟) در بیته به اسم «شهریفه» یا «فانمه و شهریفه» دیده است و امروزه در مکالمات روزمره به کار نمی‌رود و این لغت در فرهنگ مهاباد هم به این معنی نیامده است.

یژ:

شیر = (شیر، لبن)، شیر + یژ = شیر یژ (باقی مانده بی که از جوشاندن دوغ بدست می آید)

یکک:

پسونده تشکیر است، مانند: کورژ (= پسر)، کورژ + یکک = کورژیک (= پسری)

ین:

پسوندهی است که بازی را به آلت آن نسبت می دهد، مانند: جگک (= قاپ)، جگک + ین = جگکین (= قاپ بازی)

ینه:

پسوندهی است که طعام را به ماده اصلی آن نسبت می دهد، مانند: ماش (= ماش)، ماش + ینه = ماشینه (= طعامی که از ماش درست کنند)

یوه:

کز (از «کراندن» به معنی خراش دادن)، کز + یوه = کز یوه (= ریزش برف)

ی:

۱- پسونده مصدری است، مانند: پییر (= پییر)، پییر + ی (= پییری)

پییری و هزار عیب . پییری و هزار عیب .

۲- تخصص را می رساند، مانند: پییر<sup>۱</sup> (= جایی که گوسفندان را در آن جا می دوشند)، پییر + ی = پییری (= دختری که گوسفندان

را می‌دوشد)

۳- به آخر موصوف یا مضاف اضافه می‌شود، مانند: دهرک (= در)

دهرکی گه‌وره = در بزرگ

دهرکی ناشی = در آسیا

یار :

پسوند فاعلی است، مانند: جووت (= جفت) ، جووت + یار

= جووتیار (= زارع ، کشاورز ، کسی که سر و کارش با جفت است)

وش (= هوش) ، وش + یار = وشیار (= هوشیار)

یلکه :

چاو (= چشم) ، چاو + یلکه = چاویلکه (= ده‌نشینان عینک)

را گویند)

بیره :

تصغیر را می‌رساند، مانند: بان (= بام) ، بان + بیره = بانیره

(= جایگاهی در آسیا که گندم را برای آرد کردن به آن جا می‌ریزند)

بیلانه :

پسوند نسبت است ، مانند: خَز (= گرد) ، خَز + بیلانه =

خز بیلانه (= گرد مانند ، آدم کوتاه قد)

یيله :

پسوند نسبت است، مانند: ورد (= خُرد) ، ورد + یيله = وردیله

(= خُرد مانند ، ریز)

یین :

۱- پسوند مصدری است ، مانند : نووسین (= نوشتن) ، چنین

(= بافتن)

۲- پسوند نسبت است، مانند: قوز (= گل) ، قوز + یین =  
قوزیین (= گلین ، گلی)

بوق له سهر نونی قوزیین قییره دی

سییره<sup>۱</sup> ژبی تاری شزه و سییره دی

قورباغه در رختخواب گلین می خواند

سیره زه تارش پاره است و صدایش می آید

بینه:

۱- نسبت را می رساند ، مانند: مهس (= مس) ، مهس + یینه =  
مهسینه (= مهینه ، آفتابه بی که از مس ساخته شده باشد)

۲- ندا را می رساند، مانند: کچ (= دختر) ، کچ + یینه =  
کچینه (= ای دخترها)

\*\*\*

درخاتمه خواهشمند است اگر چنانکه دانشمندان و پژوهشگران  
درباره این مقاله و مقاله سابق نگارنده نظری داشتند آن را مرقوم فرموده  
به اداره نشریه دانشکده ادبیات تبریز بفرستند ، مایه امتنان و تشکر  
خواهد بود .

۱- درفارسی نیز این پرنده را سیره (= سهره) گویند و آن مرغ کوچک  
و خوش آوازی است شبیه بلبل به رنگ زرد آمیخته به سبز دارای منقاری کوتاه  
و پاهایی کوتاه و ضعیف و دمی هلالی . نام دیگر این پرنده در لهجه کرمانجی مکری  
«زره بلبل» می باشد . رک : «تامهای پرندگان در لهجه های کردی» ، تألیف محمد  
کیوان پور مکری ، ص ۸۴ و فرهنگ معین ۱۹۷۷/۲ .